



۳۳۵

پایان

باقر پرهام :

ماکس وبر و نظریهء قدرت

x
a
l
i
v
a
t

c
o
m

جدید شود

کسان لیلی
محنای حواد
ملوتی، جلاو
ناسی
برودا، یاقو
عصرت زاده
توزی علا، بیرو
ولوق احمدی
وزخاوند، بیرو
هاتفی، صادق

خوندل، کیسی
ذهاشی علی
سیالووم، ج
سمندریان، حسید
تحریران، محمد رضا
تولتر، دوان



ابوالحمید عبدالحمید
احوان ثالث، مهدی
امروز، م
بول، هورتنی
بهنایی، سمن
بعضائی، بهام
پرهام، باقر
پرهام، ا
یمت، ملکوم
خلیلی، عظیم
حوتی، اسما، عجل



فهرست مطالب

صفحه مترجم نویسنده

xalvat.com

مقاله

۶		باقر پرهام	ماکس وبر و نظریه قدرت
۲۱	گیتی خوشدل	دوآن شولتز	انسان از خود فرارونده
۳۵	ر. فرخ	چسلاو میلوش	خطابه نوبل
۴۴	سیما کوبان	کامیلا گری	انقلاب اکتبر و هنرمندان

قصه

۶۲		پرویز ورجاوند	حفاری قاچاق و حضرت والا
۷۱		جواد مجابی	اسفندیار غایب

شعر

۸۴		مهدی اخوان ثالث	مرد و آزادی
۸۸		مهدی اخوان ثالث	آه
۸۹		سیمین بهبهانی	نگاره گلگون
			درخانه زمین - مفهوم نابهنگامی
			و همچنان - اندرز پیر دانستن
۹۰		اسماعیل خوئی	شعری به شکل پایان
۹۶		م. ع. سپانلو	برگ اول کتاب
۱۰۲		م. امروز	شب
۱۰۳		عظیم خلیلی	برآستانه
۳۴ ۱۰۴ ۱۰۸		ا. وثوق احمدی	چند دو بیتی
۱۰۵	لیلی گلستان	پابلو نرودا	رهائی بخش

نمایشنامه

۱۰۹	حمید سمندریان	هاینریش بول	راهب و راهزن
-----	---------------	-------------	--------------



نویسنده	مترجم	صفحه
فیلمنامه		
عیار تنها	بهرام بیضائی	۱۳۲

xalvat.com

گزارش

اندر قضاای "نطق باشکوه آقای اسکندری"	صادق هاتفی	۱۸۶
---	------------	-----

یادنامه

سخنی باید گفت در سوک تاج اصفهانی بزرگ مرد آواز ایران یادواره‌ای برای اسماعیل شاهرودی "آینده"	پرتو نوری علاء محمد رضا شجریان ا. پرهیب	۱۹۲ ۲۰۰ ۲۰۸
--	---	-------------------

چراغ و کتاب

جهان برگزیده‌های ما	ملکوم پیت	احمد کریمی حکاک	۲۱۴
---------------------	-----------	-----------------	-----

نقد و معرفی کتاب

قصه یک نسل	عبدالحمید ابوالحمد	۲۱۹
دو شهادت نامه از جهان کارگران	ناستین	۲۳۵
آشتگی در فکر تاریخی	احمد کریمی حکاک	۲۴۰
شعر شهادت است	ا. پرهیب	۲۴۲
یادها	د. نصرت زاده	۲۴۳
آخرین وسوسه مسیح	آذر کفاشیان	۲۴۴
کتابهای تازه	علی دهباشی	۲۴۷



ماکس وبر و نظریه قدرت*

xalvat.com

باقر پرهام

قدرت رابطه‌ی اجتماعی است . قدرت از زندگی اجتماعی برمی‌خیزد و برگرویی از مردم که به صورت اجتماعی همبسته و سازمان یافته زندگی می‌کنند اعمال می‌شود . این شکل از زندگی اجتماعی همبسته و سازمان یافته را جامعه مدنی می‌نامند ، وبر می‌گوید : " هر نوع اعمال سلطه‌ی بر تعداد زیادی از افراد (و بنابراین بطریق اولی بر جامعه مدنی) معمولاً مستلزم وجود ستادی از افراد معین است که با وفاداری (از قدرت) اطاعت می‌کنند " ماکس وبر این ستاد متشکل از افراد معین را " مدیریت اداری " می‌نامد (۱) . پس رابطه اجتماعی قدرت دو سو دارد : یک سوی آن فرد یا افرادی است که قدرت از آن آنهاست ، و سوی دیگرش مجریان اراده قدرت و نیز کسانی هستند که قدرت بر آنان اعمال می‌شود . بنابراین اعمال سلطه در جامعه مدنی مستلزم رابطه دوگانه قدرت با دستگاه اداری یا بازوی اجرایی خویش از یک سو ، و با مجموعه افراد و گروههای جامعه مدنی از سوی دیگر است .

بنیاد این رابطه دوگانه در چیست ؟ آیا در مطلق زور و اجبار است ؟ ماکس وبر می‌گوید : اجبار مطلق جز برای بردگان وجود ندارد . این سخن درستی است ، بویژه اگر فقط رابطه برده‌دار و برده مورد نظر باشد ، ورنه چنانچه مجموعه سازمان اجتماعی

* بخشی از یک نوشته بلند .

۱ - Max Weber, Economie et Société, Plon, Paris, 1971, P219



را که شامل روابط و مناسبات برده‌داران یا یکدیگر و با دستگاه اجرایی خویش نیز می‌شود در نظر بگیریم سخن ماکس وبر نیاز به تکمله خواهد داشت چرا که برده‌داران نیز همراه با بردگان خود در سازمانی از حیات اجتماعی همبسته که قدرتی بر آن حاکم است زندگی می‌کنند و بنیاد این قدرت، دست کم تا آنجا که ناظر بر روابط درون طبقاتی برده‌داران با یکدیگر و یا با سازمان‌های اجرایی خویش است، به هیچوجه نمی‌تواند صرفاً برزور و اجبار مطلق مبتنی باشد. به قول خود ماکس وبر: "هر نوع رابطه حقیقی سلطه مستلزم وجود حداقلی از پذیرش ارادی اطاعت، و در نتیجه، وجود غرضی بیرونی یا درونی به اطاعت کردن است" (۲). و از همین جاست که وی به درستی در جست و جوی ضابطه قبول اطاعت از قدرت برمی‌آید و آن را در مفهوم مشروعیت (Légitimité) می‌جوید. ماکس وبر می‌گوید: "تجربه نشان می‌دهد که هیچ نوع سلطه‌ئی، آگاهانه و به اراده خود، تقدم خویش را فقط بر انگیزه‌هایی منحصر " مادی، یا منحصر " عاطفی، یا منحصر " عقلانی معطوف به ارزش بنا نمی‌کند، بر عکس، همه انواع سلطه‌ها پیوسته درصدداند که اعتقاد به مشروعیت خود را در ذهن پیروان خویش برانگیزانند... " (۳). بنابراین میان قدرت از یک سو، و سازمان اداری و اجرایی آن و جامعه مدنی از سوی دیگر، علی‌الاصول پیوندی ارگانیک وجود دارد. هر قدر این پیوند مستحکم‌تر و مستقیم‌تر باشد قدرت سیاسی از مشروعیت بیشتری برخوردار است، بر عکس، هر قدر بیگانگی میان قدرت سیاسی و دو طرف دیگر رابطه قدرت بیشتر باشد قدرت مشروعیت کمتری دارد و برای حفظ خود و ادامه موجودیت‌اش ناگزیر به سرکوب فیزیکی یا فرهنگی، یا هر دو، روی می‌آورد.

ماکس وبر این پیوند ارگانیک را - که بنیاد مشروعیت قدرت است - سه نوع می‌داند که عبارتند از: عقلانی، سنتی، و کاریسماتیک. وبر در تعریف مشروعیت عقلانی می‌گوید: این نوع مشروعیت " مبتنی است بر اعتقاد بر قانونیت مقررات وضع شده و حق (قانونی) کسانی که با استفاده از این مقررات مأمور اعمال سلطه‌اند". مشروعیت سنتی به عقیده او " مبتنی است بر اعتقاد روزمره به تقدس سنن همواره معتبر و به مشروعیت (= اعتبار سنتی) کسانی که مأمور اعمال قدرت از طریق سنت‌ها هستند". و بالاخره، مشروعیت کاریسماتیک " مبتنی است بر اطاعت خارق‌العاده نسبت به خصیلت مقدس، به هنر قهرمانانه، یا به ارزش استثنائی یک شخص، یا نسبت به فرامینی که وی منشاء الهام یا صدور آنهاست" (۴).

دقت در تعاریف وبر نشان می‌دهد که رمز هر سه نوع مشروعیت از نظر او در اعتقاد خلاصه می‌شود: اعتقاد به قانون، اعتقاد به سنت‌ها و حاملان سنت‌ها، و اعتقاد به یک شخصیت استثنائی یا به فرامین و نظریات او.

اما اعتقاد خود حاملانی می‌خواهد، اعتقاد، اعتقاد مردم یا گروه‌هایی از مردم است که از قدرت اطاعت می‌کنند. این گروهی از مردم‌اند که با اعتقادی که به مشروعیت قدرت دارند در واقع عملاً نشان می‌دهند که قدرت، قدرت خود آنها یا منعکس‌کننده

۲- ایضا، ص ۲۱۹، تاکید از ماست. ۳- ایضا، ص ۲۲۰ ۴- ایضا، ص ۲۲۲

خواست و اراده خود آنهاست. این گروه معتقد از نظر وبر البته در درجه اول عبارتست از کسانی که بازوی اجرایی قدرت را تشکیل می دهند یا در راه اعمال سلطه او عمل می کنند. اما گذشته از اینان، مردم به طور اعم (یعنی گروه یا اجتماعی که سلطه بروی اعمال می شود) نیز باید به مشروعیت قدرت اعتقاد داشته باشند و آن را به نوعی مظهر خواست و اراده خود بدانند ورنه اطاعت نخواهند کرد (۵).

اگر مورد کاریسماتیک را که جنبه شخصی دارد (یعنی تلفی خاصی است که گروه از یک شخص یا یک چهره معین دارد) و در شرایط استثنائی ایجاد می شود موقتا کنار بگذاریم، در موارد سنتی و قانونی، ضابطه مشروعیت قدرت، یعنی ضابطه اینکه گروه قدرت را انعکاس اراده خود بدانند، همانا ضابطه قانون و سنت است.

قانون چیست؟ وبر سلطه از طریق "مدیریت اداری بوروکراتیکی" (۶) را نمونه ناب سلطه قانونی می داند و معتقد است که در این نوع سلطه، تنها رئیس گروه است که قدرت را در اختیار دارد اما بر اساس ضوابطی که نه سنتی اند و نه کاریسماتیکی، بل ضوابطی هستند ناشی از "صلاحیت" قانونی. و مجموعه دستگاه مدیریت اداری نیز از کارمندانی تشکیل شده که افرادی هستند:

- ۱) آزاد، که فقط از هدفهای مربوط به وظائف خود تبعیت می کنند.
- ۲) تابع سلسله مراتب.
- ۳) در شغل خود صاحب صلاحیت.
- ۴) استخدام شده بر اساس قرارداد.
- ۵) انتخاب شده بر اساس مهارت حرفه‌ای.
- ۶) دارای حقوق ثابت نقدی - که در میزان آن می توان تجدیدنظر کرد - و برخوردار از بازنشستگی.
- ۷) موظف به وظیفه اداری که تنها حرفه اصلی آنهاست.
- ۸) برخوردار از دورنمای پیشرفت شغلی.
- ۹) بدون حق تملک بر حرفه اداری یا بروسائل کار اداری خویش.
- ۱۰) تابع انضباط و نظارت بر کار. (۷)

۵- وبر می گوید مواردی وجود دارد که مشروعیت در واقع چیزی جز نمایشی از مشروعیت نیست، از جمله هنگامی که اطاعت به دلیل "منافع مادی خاص" یا "ضعف و ناتوانی افراد یا گروههای کامل از مردم" بر آنان تحمیل می شود. به عقیده وبر هنگامی که میان صاحب قدرت و بازوی اجرایی او "اشتراک منافع آشکاری" وجود دارد و مردمی که قدرت بر آنان اعمال می شود در ضعف و ناتوانی کامل هستند قدرت حاکم در چنان وضعی از اقتدار قرار می گیرد که کمترین وضعی به خواست مشروعیت طلبانه مردم نمی گذارد.

(ایضا، ص ۲۲۱، تاکید از ماست).

۶- بوروکراسی از نظر وبر، با مفهوم شرقی بوروکراسی، که وبر آن را "بوروکراسی صوری" می نامد، تفاوت دارد.

۷- ایضا، ص ۲۲۶.



اینها ضوابطی است که به نظر وبر بر رابطه صاحب قدرت و دستگاه اجرایی او در نوع سلطه قانونی حاکم است. اما از آنجا که قدرت در جامعه اعمال می‌شود، یعنی سوی دیگر رابطه آن مردم و تمامی آحاد سازنده اجتماع هستند، ناگزیر باید همین ضوابط در مورد رابطه کلی قدرت با جامعه مدنی نیز معتبر باشند. علی‌الخصوص که چون نیک بنگریم گوهر اصلی ضوابط مورد نظر وبر در زمینه سازمان بوروکراتیک - که دستگاه اجرایی سلطه قانونی است - صلاحیت، تخصص و کارآئی است. سازمانی که بر صلاحیت، تخصص و کارآئی تأکید می‌کند سازمانی است که به استمرار، بازدهی و تجدید تولید خویش دل بستگی ذاتی دارد و هنگامی به این هدف‌ها خواهد رسید که همین گونه ضوابط را در مقیاس کل اجتماع ملاک عمل خود قرار دهد (۸).

با توجه به ضوابط وبر در مورد سازمان بوروکراتیک می‌توان گفت منظور وبر از قانون، که مشروعیت نوع معینی از سلطه را تضمین می‌کند، عبارتست از: رابطه‌ی قراردادی، غیر شخصی و کارآمد که در روندی از انتخاب و مشارکت آزادانه، اعضای یک گروه یا اجتماع در آن گروه یا اجتماع تعیین می‌شود.

xalvat.com

نوع دوم سلطه مشروع از نظر وبر سلطه‌ی است که سنت یا حاملان معتبر سنت‌ها نمایندند آن‌اند، اما برای اینکه ببینیم که این نوع سلطه تا کجا مشروع است و از کجا و چگونه مشروعیت خود را از دست می‌دهد باید سخنان وبر را با تفصیل بیشتری نقل کنیم.

وبر در تعریف سنت می‌گوید: "ترتیباتی که به مرور زمان معمول و یا از ازل موجود بوده‌اند. و حاملان معتبر سنت‌ها از نظر او کسانی هستند که اعتبار خود را از اعتبار معمولی و عرفی این سنت‌ها دارند. چارچوب اجتماعی لازم برای سلطه سنتی معمولاً "چارچوبی است که اساساً مبتنی بر احترام و اشتراک در تعلیم و تربیت" است. فرمانروای سنتی "یک مافوق حساب نمی‌شود بلکه یک سرور شخصی است". و دستگاه مدیریت اجرایی او (یعنی دستگاه مرکب از کسانی که فرامین او را به اجرا می‌گذارند) نیز "اساساً از کارمندان تشکیل نمی‌شود بلکه مرکب است از خدمه شخصی او". آحاد و افراد جامعه که حکومت بر آنان اعمال می‌شود (بر خلاف نوع سلطه قانونی) "اعضای حکومت" نیستند بلکه یا از "همدستان و شرکای سنتی" اند یا از "رعایا" (۹).

توصیف وبر از سلطه سنتی نشان می‌دهد که این نوع سلطه، دست کم در آغاز شکل‌گیری

۸- وبر، در پاراگراف نهم الف از فصل سوم کتاب خود، ضمن بررسی تناسب نظام سنتی پاتریمونیال (نگاه کنید در متن مقاله، چند صفحه بعد) با انواع سرمایه‌داری می‌نویسد: نظام پاتریمونیال با سرمایه‌داری صنعتی تناسبی ندارد زیرا نگاه تولیدی صنعتی که "سود هدف است، و سرمایه ثابتی دارد و بر اساس سازمان عقلانی کار آزاد عمل می‌کند، جهت‌گیری اصلی‌اش به سمت مصرف‌کنندگان خصوصی است از این رو نسبت به هرگونه روند نامعقول در امر عدالت، اداره و وضع مالیات که مختل‌کننده امکان محاسبه است به شدت حساسیت نشان می‌دهد" (ایضاً، ص ۲۴۲، تأکید از ماست)

۹- ایضاً، ص ۲۳۴، تأکید از وبر.



آن، خاص چارچوب اجتماعی معین و محدودی است که مرزهای آن از حدود یک آبادی (کمونته) یا قلمرو قبیله‌ئی کوچک که مردمش با هم دارای روابطی رویاروی هستند و از "احترام" متقابل و "اشتراک در تعلیم و تربیت" برخوردارند فراتر نمی‌رود، چندانکه هر یک از اعضای گروه در موقعیتی است که می‌تواند در روابط روزمره و عادی، شاهد عملکرد روزانه آداب و سنن گروه باشد و بر اساس همین مشاهده عینی، حاکمیت سنتها و اعتبار حاملان آنها را تشخیص دهد. از اینجاست که به قول وبر فرمانروای سنتی نه یک مافوق بلکه در حکم یک سرور یا رئیس شخصی است، یعنی هر شخص از اعضای گروه در وی به چشم سرور خویش می‌نگرد. و مجریان اراده این فرمانروا نیز معمولاً "کسانی‌اند که به انگیزه‌ی تمایل و علاقه شخصی خویش به وی خدمت می‌کنند. این نوع سلطه سنتی آغازین در چارچوب یک گروه کوچک و محدود اجتماعی که اساساً نیاز به دستگاه مدیریت اداری و اجرائی به معنای معمول در یک نظام گسترده اجتماعی ندارد، به قول وبر در شکل عمده خلاصه می‌شود: ژرونتوکراسی یا حکومت پیران و سالمندان قوم، و پاتریارکالیسم یا حکومت یک تن از برگزیدگان سنتی قوم با موازین جانشینی موروثی (۱۰).

نوع اصیل سلطه سنتی مشروع در واقع همان ژرونتوکراسی است که بدون دستگاه اجرائی و مدیریت است. در این نظام پیران و سالمندان قوم که بنا به سن و سال خود آگاه‌ترین عناصر گروه نسبت به سنتها هستند جامعه محدود محلی یا قبیله‌ئی خود را اداره می‌کنند، و از آنجا که هیچگونه دستگاه مدیریت اجرائی واسطه بین آنان و توده گروه نیست و دوام احترام و اعتبارشان وابسته به اطاعت تمامی اعضای گروه است ناگزیر باید بکشند که در تمامی موارد بیانگر واقعی خواستها و تمایلات سنتی اعضای گروه باشند، اعضای چنین گروهی نیز در واقع "شرکای" سنتی قدرت‌اند نه اتباع یا رعایای آن. به عبارت دیگر، اعضای چنین گروهی با این شیوه از تفاهم متقابل در اداره امور خود، در واقع، یعنی در عمل و رفتار، خود قانونگذار زندگی اجتماعی خویش‌اند. در اینجا ما با نوعی مشارکت عام در گردش امور اجتماعی روبه‌رو هستیم چندانکه هر نوع تخطی از اراده جمعی گروه بی‌درنگ با روال معمولی عرف و سنن جاری مقابله می‌شود و از اعتبار می‌افتد. اما جای پای یک چنین گروه همبسته و یکپارچه اجتماعی را باید در سوابق تاریخی جست یا در گوشه و کنارهای پرت و دور افتاده و بسیار محدود عالم که کمتر ارتباطی با بقیه جهان و با جامعه مدنی به مفهوم کنونی آن دارند. در عمل، و همراه با گسترش کمی و کیفی زندگی اجتماعی، سلطه سنتی محدود دستخوش تحول می‌شود و شکل‌های "تکاملی" خود را پیدا می‌کند که قوانین عام حاکم بر آنها دیگر، بر خلاف نظر وبر، با اصل

ابتدائی "مشروعیت سنتی" توجیه پذیر نیستند.

پاتریارکالیسم، یا حکومت یک تن از برگزیدگان سنتی قوم، را باید در حقیقت نخستین شکل تکاملی سلطه سنتی مشروع به سمت نظامی گسترده با قدرت متمرکز دانست چرا که حکومت شورای پیران و سالمندان قوم جای خود را به حکومت یک تن واحد که جانشینی موروثی دارد می‌دهد. شکل بعدی این روند "تکاملی" نظام پاتریمونیا لیسم است که بر خلاف دو شکل آغازین سلطه سنتی دارای دستگاه اجرائی وسیع گسترده‌ئی است. ترکیب این دستگاه چگونه است؟

وبر می‌گوید فرمانروای پاتریمونیا ل اعضای دستگاه اجرائی خود را از بین: (۱) بستگان سنتی خویش (اعضای خانواده، بردگان و غلامان، بندگان - Serfs -، مَرَدَمِ Gilients مهاجران خارجی - Colons - و بردگان آزاد شده)، (۲) محارم مورد اعتماد و دست نشاندهان، و بالاخره (۳) از بین کارمندان آزادی که احترام به فرمانروا را مد نظر داشته باشند برمی‌گزینند (۱۱). اینان نخست از سفره شخصی فرمانروا و سپس به تدریج از اقطاعات (bénéfices) و حق وضع و جمع‌آوری خراج و مالیات که از سوی فرمانروا به آنان داده می‌شود زندگی می‌کنند (۱۲). دستگاهی که با این کیفیت تشکیل می‌شود در واقع چنانکه وبر می‌گوید (۱۳) دستگاهی اساساً شخصی است که شکل نهائی آن همان نظام فرمانروائی سلطانی (sultanique) است. در این دستگاه "شرکای" سنتی قدرت تبدیل به "رعایا" می‌شوند و حق سنتی قدرت که تا آن زمان در حکم حق اعلای تمامی شرکای قدرت بود تبدیل به حق شخصی فرمانروا، از این پس تکیه‌گاه قدرت فرمانروا بیش از پیش نیروی بردگان و غلامان و بندگان (که غالباً "داغ آهنین شخص او را بر بدن خود دارند) یا نیروی مزدوران مهاجر بیگانه است که به صورت فدائیان شخصی او عمل می‌کنند. وبر پس از تشریح این جریان تحولی تبدیل قدرت سنتی به قدرت پاتریمونیا ل نتیجه می‌گیرد که منظور از سلطه پاتریمونیا ل "هر نوع سلطه‌ئی است که اصولاً" رو به سنت دارد اما به حکم یک حق شخصی مطلق عمل می‌کند. سلطه پاتریمونیا ل سلطانی، بنا به شیوه اداره خویش اساساً در سپهر خودکامگی (arbitraire) که با سنت مربوط نیست جریان دارد... (۱۴). آیا چنین قدرتی را می‌توان قدرتی مشروع دانست؟ قدرتی که از منشاء مشروعیت آغاز می‌کند ولی به جایی می‌رسد که دیگر حتی به "خودی"ها هم اعتمادی ندارد چندانکه دستگاه اداری‌اش مرکب از مزدوران و مهاجران بیگانه یا کارمندان سرسپرده‌ئی است که به صورت چماق دست او عمل می‌کنند؟ تردیدی نیست که چنین قدرتی با آن سلطه سنتی جامعه محدود محلی و قبیله‌ئی که زیر نظر شورای پیران و سالمندان قوم و با رعایت دقیق موازین سنتی زندگی اجتماعی مردمش اداره می‌شد فرسنگ‌ها فاصله دارد و نمی‌تواند قدرتی مشروع شمرده شود.

با اینهمه چگونه است که وبر در طبقه‌بندی انواع قدرت‌های مشروع، سلطه نوع سنتی را درست سلطه‌ئی مشروع می‌شمرد؟ در پاسخ باید گفت هنگامی که از اعتقاد به مشروعیت یک قدرت بحث می‌شود منظور اعتقاد از دیدگاه شخص ناظری که به طور ایزکتیف قضاوت می‌کند نیست بلکه منظور اعتقاد از دیدگاه مردمی است که آن قدرت را می‌پذیرند. از دیدگاه انتقادی ناظری طرف سلطه پاتریمونیا ل بی شک سلطه‌ئی است نامشروع و حال آنکه از دیدگاه مردمی که در یک جامعه سنتی و تحت حاکمیت سنت‌ها به سر می‌برند قدرتی که در تکوین و تشکیل آن موازین سنتی در نظر گرفته شده باشند قدرتی مشروع است مگر آنکه در عمل به استبداد و خودکامگی و دور شدن از موازین سنتی معتبر بگراید، و در آن صورت نیز به قول وبر مردم

۱۱- ایضا، ص ۲۳۴، تاکید از ماست. ۱۲- ایضا، ص ۲۳۶.

۱۳- ایضا، ص ۲۳۸، تاکید از ماست. ۱۴- ایضا، ص ۲۳۸، تاکید از ماست.



بر ضد شخص فرمانروا است که خواهند شورید نه بر ضد نظام (۱۵). این نشان می‌دهد که امکان استقرار انواع نظام‌های خودگامانه سنتی، با تکیه بر روانشناسی توده‌ها، در جوامعی که بینهش فرهنگی غالب بینشی اساساً سنتی یعنی ماقبل سرمایه‌داری است، حتی در شرایط پایان قرن بیستم نیز وجود دارد. کافی است پروسه‌ای که وبر آن را "تشکیل اقتدار" (۱۶) می‌نامد در قالب مشروعیت‌های سنتی (مذهبی، قومی، قبیله‌ای، ...) انجام گیرد تا قدرت در چشم توده‌ها مشروع جلوه‌گر شود. و چون دیر زمانی بگذرد و بیداد و ستم دستگاه حاکم مردم را به ستوه آورد این تنها شخص یا اشخاص، و خاندان یا خاندان‌های معینی هستند که قربانی بازی قدرت خواهند شد و جای خود را به دیگران خواهند داد. بی‌آنکه مشروعیت نظام سنتی به عنوان نظام در ذهن توده‌ها مورد تردید قرار گیرد (۱۷). از اینجا است که سلطه‌گران جهانی برای نفوذ در جوامع عقب مانده سنتی از امکانات گسترده‌ای از لحاظ روانشناسی توده‌ها برخوردارند و می‌توانند یک قدرت نوع سنتی را با دستگاه اداری و اجرائی و سعی که ابزار اعمال سلطه و تداوم وابستگی جامعه محلی به قدرت سلطه‌جوی خارجی است به نفع خود مستقر کنند یا بر سر پا نگاه دارند. هر قدر قدرت محلی به نوع سنتی پاتریمونیا ل نزدیک‌تر باشد امکان این نوع سوءاستفاده از آن در خدمت منافع امپریالیستی بیشتر خواهد شد. و جالب اینست که به قول وبر نظام پاتریمونیا ل در طول تاریخ بیشتر خاص جوامع غیر غربی، بویژه جوامع شرقی، بوده است.

xalvat.com

نکته مهم دیگری که از این تحلیل می‌توان استنباط کرد اهمیت دموکراسی و رشد آگاهی توده‌ها برای رسیدن به تغییرات بنیادی در جوامع دارای فرهنگ غالب سنتی است. مادام که توده‌های مردم در جهل و ناآگاهی شدید به سر می‌برند و بینهش فرهنگی غالب در اذهان آنها بینهشی است که عناصر اصلی‌اش از فرهنگ سنتی ماقبل سرمایه‌داری مایه می‌گیرد مسأله قدرت در اذهان توده‌ها به صورت مسأله فرد یا افراد، و خاندان یا خاندان‌های معینی مطرح خواهد شد نه به صورت مسأله نظام اجتماعی. در این صورت بعد اساسی مسأله از دید توده‌ها بعد رهبری است، و توده هنگامی به حرکت در می‌آید که انعکاس امیال و آرزوهای عدالت خواهانه خود را در وجود یک شخص یا اشخاصی معین بیابد و رهبری مورد قبول خویش را در برابر فرمانروائی که مشروعیت خود را در چشم او دیگر از دست داده است علم کند. از اینجا است که قدرت‌های مسلط در جوامع سنتی می‌کوشند تا به هر قیمت که شده؛ (۱) از پیشرفت روند دموکراسی و فراهم آمدن شرایط رشد آگاهی در توده‌ها جلوگیری کنند؛ (۲) محور اساسی تبلیغ و ترویج ایده‌نولوژی حاکم را بر ستایش شخصیت و تزریق اسطوره رهبری در ذهن توده‌ها قرار دهند. اینجا است که نوع سوم قدرت‌های مشروع در طبقه‌بندی وبر، نقش تعیین کننده خود را پیدا می‌کند.

اصطلاح کاریسماتیک (از ریشه یونانی کاریسما *kharisma*) از واژگان مسیحیت کهن گرفته شده. منظور از کاریسما در فرهنگ مسیحیت قدیم موهبت معنوی خارق‌العاده‌ای

۱۵ - ایضا، ص ۲۳۲، تاکید از ماست.

۱۶ - *autorité constituée = Behörde*

۱۷ - از این لحاظ نمونه عربستان و برخی دیگر از کشورهای مسلمان می‌توانند نمونه‌های جالبی باشند.



بود که تصور می شد از روح القدس به فرد یا افراد معینی برای پاسداری از آئین مسیحیت اعطا می شود. ماکس وبر این اصطلاح را برگرفته و در مفهوم توسعه یافته تری برای تعریف قدرت کاریسماتیک به کار برده است.

xalvat.com

وبر در تعریف قدرت کاریسماتیک می گوید: " منظور از کاریسما کیفیت استثنائی یک شخص است که به اصطلاح دارای توانمندی ها یا خصلت های فوق طبیعی یا فوق بشری یا در هر صورت توانائی ها و خصلت های خارج از موازین زندگی روزمره و خارج از دسترس عامه مردم فانی است، شخصی که فرستاده خدا یا مردی استثنائی و، در نتیجه، در حکم پیشوا (Fuhrer) است". به عقیده وبر مهم این نیست که چگونه می توان در باره چنین کیفیتی به نحوی ابزکتیو، یعنی علمی، داوری کرد. مهم دانستن این نکته است که پیروان قدرت کاریسماتیک نسبت به چنین قدرتی عملاً چه برداشتی دارند. وبر می نویسد که این نوع قدرت های خارق العاده در آغاز به نحوی جادویی به پیامبران، دانایان (Sages)، حکیمان (به معنای طبیب therapeutes) موبدان و فقیهان (juristes)، روسای اقوام شکارچی و قهرمانان جنگجو نسبت داده می شده است، و اضافه می کند که به رسمیت شناخته شدن این قدرت از سوی پیروان آن از لحاظ روانشناختی در واقع حکایت از نوعی تسلیم و رضای سرشار از ایمان می کند که خود با زائیده شیفتگی (enthousiasme) یا زائیده ضرورت و امیدواری است (۱۸).

چارچوب گروهی سلطه کاریسماتیکی چارچوب عاطفی است، یعنی شکل مناسب اجتماع در سلطه نوع کاریسماتیکی، شکل سازمانی (مثلاً "فلان موسسه در نوع سلطه بوروکراتیکی) یا میهنی (مثلاً "فلان سرزمین یا کشور) نیست بلکه نوعی اجتماع مسلکی (مثلاً "امت) است. سلطه کاریسماتیکی دستگاه مدیریت اجرائی (دستگاه حکومتی) ندارد و متکی بر فرمان برداری کسانی است که به تناسب نوع سلطه کاریسماتیکی نامگذاری های متفاوت دارند: پیروان برای پیامبر، مریضان برای مراد و پیر، "پارتیزان" ها برای سالاران و فرماندهان جنگجو، و بالاخره محارم یا معتمدان برای پیشوایان کاریسماتیک بطور کلی. این انواع فرمان بردارن قدرت کاریسماتیکی در آغاز از "حقوق" و "اقطاعاتی" برخوردار نیستند. بلکه همراه با رهبر خود در نوعی "کمونیم عاطفی" یا نوعی شرایط "برادری و رفاهت" با وسائلی که حامیان کریم و بخشنده فراهم اش کرده اند روزگار به سر می برند.

قدرت کاریسماتیکی قدرتی "ساخته" و "سازمان یافته" (Constitué) نیست و فقط در قلمرو اعتبار فرامین رهبر فرستادگانی از مرجع رهبری وجود دارند که واسطه میان او و توده پیروان اند. قدرت کاریسماتیکی با هر گونه مقررات یا قوانین وضعی حقوقی، یا رویه قضائی متناسب با آنها، با هر گونه رهنمودها یا قوالب تصمیم گیری مبتنی بر سنن گذشته بیگانه است و در هر زمینه رسماً "مورد به مورد عمل می کند در حالیکه در آغاز تاریخی این نوع سلطه فقط کلام خدا و وحی معتبر بوده. سلطه کاریسماتیکی ناب ضمناً "نمونه بارز یک قدرت ضد اقتصادی است که با الزامات معیشت روزمره به هیچوجه سر سازگاری ندارد.



کاریسما نیروی انقلابی عظیم دوران‌های مربوط به سنت است، و بر خلاف عقل (Ratio) که با وسائل مستقیم و غیر مستقیم بیرونی، یا از راه پروسه تعقلی شناخت عمل می‌کند، کاریسما را می‌توان مبتنی بر نوعی دگرگونی در درون دانست. این دگرگونی "که زائیده ضرورت یا شیفتگی است" معمولاً "نشانه آنست که جهت افکار و پدیده‌های واقعی تغییر یافته و تمامی مواضع فکری در قبال همه شکل‌های خاص زندگی و در قبال "جهان" عوض شده است".

سلطه کاریسماتیکی گذرا باقی نمی‌ماند و با تبدیل شدن به دستگاهی سنتی یا با قبول موازین عقلانی و قانونیت بخشیدن به خود خصلت یک رابطه پاینده را پیدا می‌کند. به عقیده وبر این تغییر خصلت از آن روست که مرده، پیروان، معتمدان و محارم پیشوای کاریسماتیکی نفع معنوی و بویژه نفع مادی‌شان اقتضا می‌کند که رابطه کاریسماتیکی (اولاً) دوام یابد و باقی بماند، یعنی با مرگ پیشوا و رهبر از بین نرود: (ثانیاً) نحوه برخورد به مسائل از خلال بینش کاریسماتیکی که در آغاز در حکم نوعی "رسالت" بی‌اعتنا به جهان مادی یا نوعی تاقی بیگانه با مسائل روزمره بویژه اقتصاد بود، بنیاد روزمره یعنی دنیائی پیدا کند. این نوع دلائل و انگیزه‌های تبدیل قدرت کاریسماتیکی به قدرتی درگیر با مسائل روز و مشکلات عادی زندگی، بویژه هنگامی حدت و شدت می‌یابد که مسأله جانشینی رهبر مطرح باشد، چرا که موجود انسانی، هر قدر هم که استثنائی باشد، سرانجام مردنی است، و در مورد پیشوای کاریسماتیکی باید کاری کرد که قدرت ناشی از شخص او پس از مرگ وی نیز امکان استمرار داشته باشد. وبر می‌گوید مسأله جانشینی در مورد سلطه کاریسماتیکی به شکل‌های زیر حل می‌شود:

xalvat.com

- جست و جوی یک "چهره" تازه واجد همان خصوصیات کاریسماتیکی.
- استناد به وحی و الهام و کلام خدا و دیگر راههای مشروعیت از جمله راه قانونیت.
- تعیین جانشین توسط شخص رهبر و به رسمیت شناخته شدن او در جامعه پیروان.
- تعیین جانشین توسط پیروان نزدیک و مریدان و محارم رهبر کاریسماتیکی و به رسمیت شناخته شدن وی در جامعه پیروان.
- موروثی کردن رهبری با استناد به اینکه خصلت استثنائی بودن در خون افراد است و بنابراین در خانواده معینی باید جست و جوشود.
- انتقال پذیر نمودن خصلت کاریسماتیکی از شخصی به شخص دیگر از راه توسل به آداب و مراسم خاص (مثلاً اجرای وظائف یا آداب خاص رهبر کاریسماتیکی توسط شخصی دیگر که در واقع وظائف رهبری را به نوعی تمرین می‌کند).
- از سوی دیگر، به موازات تحولی که در خصلت کاریسماتیکی ایجاد می‌شود، و کوششی که برای استمرار این خصلت و این نوع سلطه به عمل می‌آید، سعی بر آنست که خیل پیروان رهبر کاریسماتیکی نیز به صورت دستگاهی اجرائی سازمان یابند تا بتوانند در مراحل بعدی (که سلطه کاریسماتیکی به شکل سلطه سنتی یا قانونی ادامه می‌یابد) وظائف خود را به عنوان بازوی اجرائی قدرت انجام دهند. به عبارت دیگر، برای استمرار قدرت ناشی از



کاریسما و تبدیل کردن آن به قدرتی سازمان یافته می‌بایست: (اولاً) به اصطلاح "سربازگیری" (recrutement) کرد و موقعیت‌های سروری و امکانات بهره‌مندی را به خیل کسانی که در چارچوب وفاداری به قدرت کاریسماتیکی بسیج می‌شوند اختصاص داد. "سربازگیری" نیز اساساً "یا از طریق تعلیم و تربیت (انقلاب فرهنگی) است یا از راه محک زدن و آزمودن اشخاص (پاکسازی): (ثانیاً) موازین کاریسماتیکی را یکباره و ناگهان تبدیل به موازین سنتی خاص یک سلک اجتماعی (ordre) بخصوص کرد (مجلس فقهاء و تدوین قانون اساسی بنا به خواست روحانیت): (ثالثاً) زمینه‌های (مادی) تثبیت موقعیت بعدی اعضا و افراد از بین پیروان و یاران و معتمدان رهبری کاریسماتیکی را با بخشش اقطاع، یا ایجاد بنیادها، وظائف عمومی و ادارات فراهم ساخت. وبر می‌گوید: با عادی شدن قدرت کاریسماتیکی و تبدیل شدن آن به قدرتی درگیر با مسائل روز (= قدرت حکومتی) نوع سلطه کاریسماتیکی نا محدود وسیعی از درون (شکل‌هایی از سلطه‌های روزمره (= قدرت‌های حکومتی) پاتریمونیا ل بویژه قدرت یک سلک بخصوص - یا بوروکراتیکی سر درمی‌آورد) (۱۹)، و بدینسان آنچه در اساس و بنیاد خود برخاسته از نوعی بینش ماوراء اجتماعی غیر مادی بود سرانجام به قدرتی مادی تبدیل می‌شود.

xalvat.com

از توضیحات وبر در مورد سلطه کاریسماتیکی و راههای تحول آن و تبدیل شدن‌اش به سلطه "دولتی" چند نکته اساسی را می‌توان نتیجه گرفت:

(اولاً) سلطه کاریسماتیکی از لحاظ منشاء تاریخی‌اش خاص جوامع محدود و ابتدائی است که به جوامعی سنتی (= فرم‌اسیون‌های ماقبل سرمایه‌داری) تبدیل می‌شوند.

(ثانیاً) سلطه کاریسماتیکی، با توجه به منشاء تاریخی‌اش، خاص موقعیت‌های خطیر و استثنائی در فرم‌اسیون‌های ماقبل سرمایه‌داری است مانند موقعیت‌های: شکار، جنگ (روسای جنگجوی قبائل اولیه)، بیماری و مرگ (حکیمان و ساحران)، بحران مشروعیت احکام، موازین و معیارهای اجتماعی (فقیهان و موبدان و دانایان)، و بحران مشروعیت نظام ارزش‌ها بطور کلی و تغییر مواضع فکری نسبت به زندگی و جهان، در این گونه موقعیت‌های خطیر است که شیفتگی اعضای گروه یا جامعه نسبت به توانمندی‌های استثنائی یک تن از یک سو، و ضرورت اجتماعی یعنی وجود شرائط دشوار و بحران زا و امیدواری به خروج از این وضع از سوی دیگر به پیدایش رهبری کاریسماتیکی کمک می‌کند. وبر کاریسما را "نیروی انقلابی عظیم دوران سنت‌ها" می‌نامد اما باید گفت هرگاه شرائطی نظیر شرائط موقعیت‌های خطیری که موجب پیدایش قدرت کاریسماتیکی در دوران سنتی می‌شدند در دوران‌های مابعد سنت یعنی دوران صنعت و سرمایه، بویژه در جوامعی که در حال گذار از



سنت‌اند، فراهم آیند و جامعه در وضعی از بحران مشروعیت و آنومی (۲۰) به معنای دورگیمی کلمه قرار گیرد، امکان پیدایش رهبری کاریسماتیکی در چهره یک ناجی یا یک رهبر انقلابی وجود دارد و تجربه‌های تاریخی نیز مؤید این معناست.

(ثالثاً) به محض آنکه شور و شوق آغازین فرونشست و مسائل روزمره زندگی چهره خود را باز نمود قدرت کاریسماتیکی ناگزیر از تثبیت شدن و تبدیل شدن به دستگاهی سازمان یافته است. اینکه پیروان تبدیل قدرت کاریسماتیکی به قدرتی سازمان یافته و دنیائی کدام مسیر تحولی را طی خواهد کرد بستگی دارد به نوع جامعه یا فرم‌اسیون اجتماعی. در فرم‌اسیون‌های ماقبل سرمایه‌داری، یا در فرم‌اسیون‌های بینابینی موسوم به جوامع سنتی که بینش فرهنگی غالب در آنها بینش سنتی است، محتمل‌ترین شکل تکاملی "سلطه" کاریسماتیکی همانا سلطه سنتی آنهاست از نوع پاتریمونیکال است. در حالیکه روند تغییر و تبدیل سلطه کاریسماتیکی در جوامع بالنسبه پیشرفته صنعتی یا در فرم‌اسیون‌های بالنسبه پیشرفته سرمایه‌داری به احتمال زیاد به سمت سلطه‌ئی عقلانی و قانونی با دستگاهی بوروکراتیک به معنای وبری کلمه، یا به سمت سلطه‌ئی بوروکراتیک به معنای شرتی کلمه همراه با موازین عقلانی - قانونی خواهد بود (۲۱).

(رابعاً) از شکل‌های تحولی سلطه کاریسماتیک می‌توان نتیجه گرفت که این نوع

۲۰ - وضع آنومیک از نظر دورگیم وضعی است که در آن "....."

نیروهای اجتماعی افسار گسیخته تعادل خود را بازیافته‌اند، ارزش آنها نامعین است و، در نتیجه، تا مدتی آئین و مقرراتی در کار نیست. مردم دیگر نمی‌دانند چه چیز ممکن است و چه چیز ناممکن، چه چیز درست است و چه چیز نادرست، تقاضاها و خواست‌های مشروع کدامند و تقاضاها و خواست‌های خارج از موازین اجتماعی کدام " (ر. ک. به میانی جامعه‌شناسی، هانری مندراس و ژرژ گورویچ، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴، ص ۱۷۷).

xalvat.com

۲۱ - نمونه‌های بارز دو شکل

تحولتی اخیر را شاید بتوان در انقلاب‌های بزرگ بورژوازی و بحران‌های مشروعیت بعدی جوامع بورژوازی غرب و انقلاب اکتبر پیدا کرد. انقلاب بورژوازی فرانسه در چهره با نفوذ و کار-یسماتیک ناپولئون بناپارت به ایجاد و تحکیم سلطه عقلانی به معنای وبری کلمه انجامید؛ در بحران مشروعیت جمهوری چهارم فرانسه (ماجرای جنگ الجزایره و روی کار آمدن جمهوری پنجم) چهره دوگنل کاتالیزور انتقال جامعه فرانسوی از رکود و سنگینی بوروکراتیک به سمت پذیرش مرحله جدیدی از بوروکراسی به معنای وبری کلمه، یعنی پذیرش موازین تکنوکراسی بود؛ در حالیکه قدرت برخاسته از انقلاب اکتبر، که نفوذ کلمه و رهبری کاریسماتیک لنین در آن قابل انکار نیست پس از مرگ لنین از درون یک دستگاه بوروکراتیک، به معنای شرتی کلمه سردرآورد.



سلطه می‌تواند با تبدیل شدن به سلطه‌ئی عقلانی و قانونی مشروعیت آغازین خود را حفظ کند یا با گرایش به سمت وجوه پاتریمونیال قدرت مشروعیت نخستین خود را از دست بدهد .

(خامسا ") در شرائطی که قدرت کاریسماتیکی مشروع در مسیر تحول خویش از مشروعیت نخستین دور می‌شود واکنش اعتراضی جامعه ناگزیر تحت تاثیر ویژگی‌های خاص جامعه یا فرماسیون اجتماعی مربوط شکل خواهد گرفت : در فرماسیون‌های ماقبل سرمایه‌داری یا در جوامع به اصطلاح سنتی که بینش فرهنگی غالب در آنها بینش ماقبل سرمایه‌داری است ، حرکات اعتراضی نخست بصورت بحران رهبری بروز خواهد کرد که راه‌حل خود را در قالب یک رهبری کاریسماتیک جدید منتهی وفادار به اصول اولیه‌ئی که رهبری گذشته در محور همان‌ها مشروعیت و مقبولیت عام پیدا کرده بود جست و جو خواهد کرد .

(سادسا ") روندهای مربوط به تحول و تغییر شکل سلطه کاریسماتیکی ، هم از لحاظ شکل‌گیری خود قدرت در قالب‌های جدید و هم از لحاظ هدایت و بسیج حرکات اعتراضی برضد آن در فرماسیون‌های پیشرفته سرمایه‌داری از کانال تنگنای طبقات و سازمان‌های طبقاتی می‌گذرد در حالیکه در فرماسیون‌های ماقبل سرمایه‌داری یا در جوامع سنتی که بینش فرهنگی غالب در آنها بینش ماقبل سرمایه‌داری است ، محتمل‌ترین و موثرترین کانال‌های تغییر و حرکت کانال حرکات عام و بسیج توده‌ئی است .

xalvat.com

نظریه مشروعیت وبر ، چنانکه دیده شد ، اساسا " ناظر بر چگونگی تکوین سلطه در جوامع بشری است . امتیاز این نظریه در این است که اولاً " در چارچوب تصور بورژوائی دولت - که خاص دوران‌های جدید است - محدود نمی‌ماند و می‌کوشد تا انواع دیگر قدرت‌های سیاسی را - که خاص دوران‌های ماقبل سرمایه‌داری‌اند - نیز دربر گیرد . به عبارت دیگر ، وبر در تحلیل خود از انواع قدرت ، از دیدگاه شیوه تولید (Mode de Production) حرکت نمی‌کند بلکه بیشتر ناظر بر " فرماسیون اجتماعی " است . و به همین اعتبار (ثانیاً ") تحلیل وبر از چگونگی تکوین سلطه ، تحلیلی اساسا " جامعه شناختی است ، یعنی ریشه‌های اجتماعی مسأله را دنبال می‌کند . منظور اصلی وبر اینست که هر نوع قدرتی در جامعه انسانی دوسو دارد : یک سوی آن صاحبان قدرت‌اند و سوی دیگرشان بوه مردمی که قدرت برآنان اعمال می‌شود . صرفنظر از موارد استثنائی و به اصطلاح " پاتولوژیک " (مانند کودتا ، هجوم از خارج و مستقر کردن قدرت به قوه قهریه) ، در روند عادی تشکیل قدرت‌ها در جامعه بشری خواست و اراده مردم را نمی‌توان نادیده گرفت . این مردم یا گروه‌های تعیین کننده‌ئی از مردم‌اند که قدرتی را بر سرکار می‌آورند و از آن اطاعت می‌کنند . باید دید دلیل اجتماعی



اطاعت مردم چیست .

آیا چنین تحلیلی معاند یا مخالف "تحلیل طبقاتی" یا ، روشن‌تر بگویم ، تحلیل مارکسیستی دولت و قدرت سیاسی است؟ در جواب می‌توان گفت: باید دید منظور از تحلیل طبقاتی قدرت سیاسی چیست؟ اگر منظور آن نوع تحلیلی است که دولت را "ابزار ستمگری یک طبقه بر طبقه دیگر" می‌داند ، آری ، تحلیل وبری دولت ، به نحوی که گذشت ، مخالف چنین تحلیلی است ، و به حق . چرا که وبر می‌گوید : دولت مرجعی است که انحصار مشروع کاربرد زور را در دست دارد ، در حالیکه در قضیه^{۲۲} : "ابزار ستمگری یک طبقه بر طبقه دیگر" نشانی از مشروعیت نیست . در قضیه^{۲۳} اخیر مساله با دیدی دوگانه‌گرا (dualiste) و به صورت جدال مقدر (fatal) و بی سرانجام خیر و شر مطرح شده است ، چنانکه گوئی خیر از ازل و شر نیز از ازل در برابر هم صف‌آرایی کرده‌اند و تاریخ بشری چیزی جز حاکمیت زور نیست . این با ذات زندگی اجتماعی بشر منافات دارد . جامعه بشری جنگل جانوران درنده نیست که فقط زور بر آن حاکم باشد .

xalvat.com

اما اگر منظور از "تحلیل طبقاتی" اینست که هر نزع سلطه^{۲۴} دولتی - یعنی هر نوع قدرت سیاسی سازمان یافته و متشکل - در دوره‌ئی معین از تاریخ ، رابطه‌ئی منافذی و ناوړا^{۲۵} اجتماعی نیست بلکه رابطه‌ئی است اجتماعی که بنیان‌های مادی آن را باید در مناسبات بی‌واسطه^{۲۶} مالکان و وسائل تولید و تولید کنندگان مستقیم جست (۲۲) ، در این صورت تحلیل وبری مشروعیت هیچگونه مخالفتی با تحلیل طبقاتی ندارد چرا که وبر در بررسی روند تشکل و سازمان‌یابی قدرت به ما می‌گوید که این روند در واقع روند اختصاص یافتن و به تدریج درآمدن "شانس‌های بهره‌مندی" است ، و با تحلیلی که از جگوشگی "سربازگیری" و تشکل بازوی اجرائی قدرت می‌کند جای این فکر را که بازوی اجرائی قدرت برای آنست که نمایان^{۲۷} به شکل یک نیروی مدافع و ناگزیر سرکوبگر عمل کند باز می‌گذارد . منتها ، حرف وبر اینست که این نیرو هم از آغاز و علی‌الاصول نمی‌تواند به عنوان یک نیروی ستمگری و سرکوب نموده شود و پس از تشکیل و سازمان‌یابی نیز دو حالت دارد: یا عامل اجرائی قدرتی است که مرجعیت عام و انحصار مشروع کاربرد زور را در اختیار دارد ، یا برعکس تبدیل به عامل اجرائی قدرتی شخصی ، مستند و خودکامه می‌شود و مشروعیت اجتماعی‌اش را از دست می‌دهد .

آنان که "تحلیل طبقاتی" را فقط در رابطه^{۲۸} "ابزار ستمگری و سرکوب یک طبقه بر طبقه دیگر" می‌بینند در واقع اندیشه^{۲۹} عمیق مارکس را به دلخواه خود گام‌شمر می‌دهند (reduction) آنان به جای تفکر پیوسته ، خلاق و دیالکتیکی مارکس ، تکه‌ها یا قطعاتی از مارکس را بدون توجه به پیوستگی و روند تکاملی اندیشه^{۳۰} او ، بدون توجه به جامعیت این اندیشه در برخورد با وجوه و مراتب گوناگون واقعیت اجتماعی ، برمی‌گیرند تا به مدد آن نظام دلخواه خود را تعریف یا توجیه کنند ، در حالیکه واقعیت حرکت اندیشگی مارکس چیز دیگری است . همان

۲۲ - مارکس ، سرمایه ، کتاب سوم ، فصل ۲۴ (تکوین شکل سرمایه‌دارانه مال‌الاجاره زمین) ، پلیاد ، جلد دوم ، صفحه ۱۴۰۰ .



مارکسی که در "ایده‌نواپوزی آلمانی" دولت جدید را چیزی جز "شکل سازمانی ناگزیر تأمین مالکیت بورژواها در داخل و خارج" نمی‌داند، و در "مانیفست" همین مفهوم از دولت را با تعبیر "کمیته" اداره امور سنترک کل طبقه بورژوازی " خلاصه می‌کند، همان مارکسی که در "نبرد طبقاتی در فرانسه"، سلطنت‌زوتیه را نوعی "شرکت سهامی" برای بهره‌کشی از ثروت‌های ملی فرانسه می‌داند، شرکتی که سیام آن "مابین وزرا"، نمایندگان مجلس و ۲۴۰۰۰۰ رأی دهنده واعوان و انصارشان تقسیم شده بود " و لئوئی فیلیپ هم "مدیریت عامل" اش را به عهده‌داشت، آری، همان مارکس در مقطعی مهم از تکوین بینش " ماتریالیسم تاریخی " خویش، یعنی در سال‌های ۱۸۴۷-۱۸۴۵، در "نقد فلسفه" دولت هگل " و نوشته‌هایی دیگر، از جمله "مسأله یهود"، تصور دیگری از دموکراسی و دولت دارد که به قول "بالیبار" (۲۳) "ادامه سنت فلسفی لاک و روسو تا آدم‌اسمیت و هگل است، " بالیبار" می‌گوید در اینجا تبیین مارکس اینست که دموکراسی ظاهراً "یک شکل نهادی یا یک شکل دولتی خاصی مانند سایر اشکال نهادی و دولتی است؛ اما واقعیت چیز دیگری است؛ (واقعیت اینست که دموکراسی "حقیقت تمامی اشکال دولتی" است، اشکالی که به خودی خود دموکراتیک‌اند اما شکل خارجی آنها می‌تواند با ذات‌شان متناقض باشد. "دموکراسی معمای حل شده" تمامی ساخت‌های اداره قانونی جامعه (constitution) است". همین طرز برخورد با پدیده دموکراسی را به عنوان شکل دولتی در نزد انگلس هم می‌بینیم. انگلس در تشریح روند پیدایش دولت آتش و نحوه عملکرد آن می‌نویسد: "برخلاف آنچه میرزا بنویس‌های اروپایی، این کاسه‌لیسان شاهزادگان، ادعا می‌کنند دموکراسی نبود که آتش را به ویرانی کشید بلکه بردگی بود که کارشهروندان آزاد را ممنوع می‌کرد" (۲۴). در این طرز برخورد، دموکراسی در واقع معادل وجود اجتماعی عینیت یافته انسان و دولت در حکم شکل نهادی این عینیت یافتگی است. دموکراسی در واقع حالتی از زندگی اجتماعی است که در آن سیاست به نحوی ادتراعی از زندگی ملموس مردم جدا نیست و تضاد میان دولت و جامعه مدنی گوئی از میان برخاسته است. آیا این تصور از دولت فقط تصویری ناکجا آبادی (اوتوپیک) است یا آنکه حقیقتی تاریخی هم دارد؟ به عبارت دیگر، آیا ممکن نیست دولت‌ها، در پروسه تکوین و تشکیل خود، براساس تصویری از دموکراسی به عنوان "حقیقت تمامی اشکال دولتی"، به معنایی که گفته شد، ساخته شوند هرچند که در عمل و در روند تکاملی خود به شکلی درآیند که با "ذات‌شان متناقض" باشد؟ اگر چنین چیزی ممکن نیست پس چرا مارکس دموکراسی را "معمای حل شده" تمامی ساخت‌های قانونی اداره جامعه " می‌داند؟ عصاره سخن مارکس در واقع همان چیزی است که وبر تحت عنوان اعتقاد در زمینه تکوین و تشکیل قدرت مطرح می‌کند و همان را عامل مشروعیت قدرت می‌شمرد.

Etienne Balibar, ..., Marx et sa critique de la Politique - ۲۳
Maspero, paris, 1979, P. 125

F. Engels, L'origine de la famille, de la propriété - ۲۴
privée et de L'Etat, Ed. sociales, paris, 1966, P. 111



شرایط طبقاتی دولت به جای خود، حقیقت اینست که تکوین و تشکیل قدرت سیاسی بدون دخالت خواست و اراده مردمی که در واقع "جامعه مدنی" آن قدرت را تشکیل می‌دهند میسر نیست مگر در شرایط استثنائی (کودتا یا هجوم خارجی) یا در مراحل از تکامل اجتماعی که تقسیم طبقاتی جامعه در رابطه با طبقات فرودست تقسیمی حاد و "کاست" مانند است، یعنی بخش عظیمی از مردم را به کلی و با استفاده از قهر از دایره شمول حقوق اجتماعی و مدنی کنار می‌گذارد. نمونه کلاسیک حالت اخیر را در جوامع برده‌دار می‌بینیم. در این گونه جوامع بردگان از حقوق مدنی و اجتماعی محروم‌اند و در پروسه تکوین و تشکیل قدرت دخالتی ندارند. اما قدرت برده‌دار هم جامعه مدنی خاص خود را دارد و بر اساس مشارکت افراد و گروه‌های این جامعه به وجود می‌آید و عمل می‌کند. انگلس، بررسی خود را در باره چگونگی تشکیل قدرت دولتی در آتن با این بیان خاتمه می‌دهد: "تکوین دولت آتن نمونه بارزی از تشکیل دولت به طور کلی است، از یک سو به این دلیل که جریان تشکیل این دولت در خلوص محض، بدون دخالت قهر خارجی یا داخلی دوره غضب قدرت توسط پیزیزترات چندان طولی نکشید و جای پای مهمی از خود باقی نگذاشت... صورت می‌گیرد، از سوی دیگر به این دلیل که در طی این جریان از درون جامعه‌ئی که بر اساس نظام "گن"ها سازمان یافته بود، بی‌درنگ دولتی بسیار تکامل یافته، یعنی جمهوری دموکراتیک، سر برمی‌آورد... (۲۵)، باری، تئوری مارکسیستی دولت، و این که روح یا جوهر حقیقی این تئوری چیست، مقوله‌ئی است مفصل که نیازمند بررسی جداگانه‌ئی است. غرض از طرح گذرای این مقوله در اینجا این بود که طبقاتی بودن ماهیت قدرت به هیچوجه به معنای مبتنی بودن آن بر زور و ستمگری محض و غاری بودن و بی‌نیاز بودن‌اش از مشروعیت اجتماعی نیست، پایه اصلی مشروعیت قدرت، چنانکه در تحلیل وبر و در اشارات مارکس و انگلس دیده شد، خواست و اراده اجتماعا "فعال مردمی است که در تشکیل قدرت دخالت دارند یا فرار است در سایه قدرت زندگی کنند، این خواست و اراده اجتماعا "فعال در جوامع جدید، یا در شکل‌های پیشرفته‌ئی از فرماسیون‌های ماقبل سرمایه‌داری (مثلا "آتن") از طریق مشارکت آزادانه برای تدوین روابط عام غیر شخصی قراردادی کارآمد به نام قانون و نظارت بر نحوه اجرای آنها عمل می‌کند، و در جوامع سنتی از طریق سنت‌ها که در واقع نوعی قوانین نامدون رفتاری‌اند که رسمیت خود را از استمرار تاریخی خویش دارند. ماهیت طبقاتی دولت را باید در متن مرجعیت عام آن دید که در واقع برآیندی است از توان تاریخی کلیه نیروهای بالفعل اجتماعی، درست است که در برآیند این نیروها عنصر مسلط قدرت نماینده منافع طبقه‌ئی است که توانمندی تاریخی آن بیش از دیگر طبقات است اما این به هیچوجه به معنای آن نیست که رابطه دولت با جامعه مدنی رابطه‌ئی علی‌الاصول و منحصر "یک سویه و زورمندانه باشد. در چنین حالتی دولت مرجعیت عام خود را از دست می‌دهد و جامعه ناگزیر در جستجوی تعادلی جدید بر می‌خیزد.